



نظریه خلافت عمومی انسان در اندیشه سیاسی سید محمد باقر صدر(ره)

پدیدآورنده (ها) : جمشیدی، محمد حسین

فقه و اصول :: نشریه حکومت اسلامی :: بهار ۱۳۷۸ - شماره ۱۱ (ISC)

صفحات : از ۱۵۱ تا ۱۸۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/118840>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۴/۰۹/۱۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



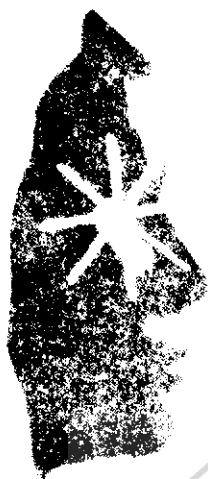
- واکاوی اثبات و اختیارات ولایت فقیه در اندیشه سیاسی آیت الله شهید سید محمد صدر
- تأثیر اندیشه های علامه سید محمد باقر صدر در قانون اساسی ج . . ۱
- عدالت اجتماعی در اندیشه آیت الله سید محمد باقر صدر
- مهدویت در زلال اندیشه فرزندگان؛ مهدویت در اندیشه؛ شهید آیت الله سید محمد باقر صدر
- روشنگری طریق جهاد و اجتهاد: درنگی در حیات سیاسی شهید آیت الله العظمی سید محمد باقر صدر
- مبانی فقهی و اندیشه سیاسی؛ آیت الله العظمی سید عبدالاعلی سبزواری (ره) در گفت‌گو با آیت الله سید محمد مفتی الشیعه
- بررسی کتاب: بخش ناشناخته اندیشه های صدر؛ نگاهی به کتاب مجتمعا فی فکر و تراث الشهید السید محمد باقر الصدر اثر سید منذر حکیم
- نظریه انقلاب اسلامی در اندیشه سیاسی شهید صدر
- نظریه خلافت الهی انسان به مثابه مبنایی برای تفاوت و تساوی در حق مشارکت سیاسی
- بخش مقالات: مفهوم و چیستی حکومت در اندیشه سیاسی شهید صدر (ره)

نظریه خلافت عمومی انسان^۱

در اندیشه سیاسی

سید محمدباقر صدر (ره)

محمدحسین جمشیدی

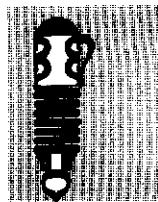


مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم اسلامی

مقدمه

مبنا و محور بنیادین نظریه های سیاسی شهید آیه الله سید محمدباقر صدر (ره) را «نگرش و جهان بینی توحیدی» و «ربانی بودن نظام هستی» شکل می دهد.^۲ اگر این موضوع صحیح باشد که: «هر کس آن چنان عمل می کند که جهان را می بیند؛ یعنی تصویری که از هستی در ذهن ما نقش بسته است، در عمل، عقیده و رفتار اجتماعی ما تأثیر مستقیم دارد ...»^۳ آن گاه نظریه های سیاسی اندیشمندان و متفکران عالم سیاست نیز بر مبنای جهان بینی و نوع نگرش آن ها از وجود شکل می گیرد. البته در این جا نمی توان نقش مقتضیات زمانی، تأثیرات اندیشه ها و اندیشمندان دیگر را انکار نمود. اما آن چه در این میان از اهمیت اساسی تری برخوردار است همان معرفت شناسی، جهان نگری و انسان نگری است و به قول سارتر: «هر کس آن چنان زندگی می کند که جهان را می شناسد.»^۴

بر اساس نگرش و بینش توحیدی، جهان نه مجموعه ای از عناصر، نیروها و قوانین



کور که سازمانی از نیروها، مقررات و قوانین «سنن»، عناصر و اجزایی مرتبط، منظم، هم آهنگ، هدف دار و با معنا است و بر این اساس «انسان» نیز موجودی معنادار، با هدف و مسئولیت مجسم می گردد. در چنین بینشی توحید به ژانوسی دو چهره می ماند که ربوبیت* بیانگر یک چهره اش و عبودیت** نشان دهنده دیگر چهره اش می باشد؛ به عبارت دیگر، توحید یک رابطه فراگیر و حیاتی است میان ربّ و تدبیرگر وجود و مربوب یا نظام هستی. بدین معنا مبنای جهان را ربّانی بودن و عبودیت تشکیل می دهد. جهان در مدار توحید و ربانیت قرار دارد.

بنابراین جهان مبتنی بر ربوبیت و عبودیت که از علم و حکمت مطلقه الهی نشأت گرفته است و تحت تدبیر ازلی و لاینقطع او قرار دارد، عبث و بیهوده نیست و انسان نیز به عنوان بخشی از هستی و بلکه سرآمد آن موجودی رها، عبث و بی هدف نیست:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۵

آیا می پندارید که همانا شما را بیهوده آفریده ایم و شما را به سوی ما

بازگشتی نیست.

وجود رابطه اقتداری رب-عبد یا ربوبیت-عبودیت، بیانگر اصل اساسی «حاکمیت مطلقه» خداوند بر جهان و انسان است.

جهان، هدف دار و با معنا بر اساس قوانین و سنت هایی اداره می شود که از آن ها تحت عنوان «سنن الهی» یاد می گردد. بر این اساس، دومین اصل بنیادین در اندیشه سیاسی صدر، وجود سنت های الهی حاکم بر جهان هستی است.

هم چنین خداوند بر مبنای حکمت خود انسان را آفرید و او را به دلیل دارا بودن گوهر

* ربوبیت و ربانیت نه خالقیت، لذا در این جا رابطه هستی و خدا صرف رابطه خالق و مخلوق نیست بلکه رابطه فرمانروا و فرمانبردار است، رابطه ای است اقتداری. به علاوه ربّ خود خالق است و خالقیت او در بطن ربوبیتش قرار دارد. در حالی که می توان تصور کرد خالق را که ربّ نباشد که این تصور خود نوعی شرک می باشد.

** عبودیت چهره زمینی ربوبیت است و لذا بیانگر بُعد دوم اقتدار، یعنی اطاعت و فرمان برداری است.

عقل و نیروی تعقل و تدبیر، کرامت و فضیلتی ذاتی و فطری بخشید.

این برتری و کرامت ذاتی و تکوینی نوع انسان حاصل وجود عقل، اندیشه، درك، تعقل و شعور در اوست:

«ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای.»^۶

این جاست که در این نگرش نقش عظیم و سازنده توحید آشکار می گردد و آن ارائه بهترین نگرش ها نسبت به وجود است. نگرشی جامع و مانع. نگرشی مبتنی بر هدف و سازنده. نگرشی که راه، هدف و جهت حرکت انسان و جامعه را مشخص می کند:

«نقش توحید در این است که «دید فکری» و «ایدئولوژی روشنی» به ما می دهد. توحید همه آرمان ها و هدف های انسان را یک جا در یک ایده آل برتری گانه، یعنی خداوند سبحانه جمع می کند.»^۷

از سوی دیگر آدمی به اعتبار «عقل» و «نیروی تعقل» و «اندیشه» و قدرت «تشخیص» و «استنباط» در طی طریق و اداره امور زندگانی خود، از «آزادی» و «اختیار» برخوردار است و هیچ کس بر او سلطه و نفوذ ندارد. آزادی انسان چونان عقل و خردش ذاتی و تکوینی است نه اکتسابی و تصنعی. بر این مبنا قوانین و سنن الهی نیز آن گاه که با سر نوشت بشر پیوند و ارتباط می یابند، جنبه بشری به خود می گیرند و لذا توسط انسان قابل بررسی، شناسایی و کشف بوده و از زیر دست انسان می گذرند. بنابراین تعارضی با عقل یا آزادی او ندارند.

حاکمیت انسان

بر مبنای آن چه گذشت از نگرش توحیدی سیاست، سه اصل اساسی نشأت می گیرد:

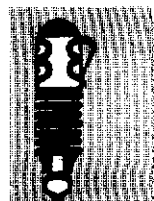
(۱) اصل حاکمیت مطلقه خدا بر وجود؛

(۲) اصل در وجود سنن الهی حاکم بر جهان؛

(۳) اصل آزادی و اختیار انسان.

از دیدگاه صدر(ره)، حاکمیت و ولایت مطلق بر جهان و انسان، اصالتاً و حقیقتاً از

آن خدای متعال است:



«لا سیّد و لا مالک و لا اله الا للکون و للحیة الا الله سبحانه و تعالی ...»^۸

و خداوند بر اساس حاکمیت مطلقه خویش و سنن تکوینی حاکم بر وجود، انسان عاقل مختار را به دلیل توانایی تشخیص و استنباط و نیروی اخذ تصمیم و اراده بر سرنوشت خود حاکم کرده است؛ یعنی اساس خلقت انسان را - نسبت به موجودات دیگر - به گونه ای طرح ریزی نموده که «توانایی و استعداد» اداره جامعه خود را داشته باشد. این توانایی، استعداد و علایق ذاتی و بالقوه بشری، آدمیان را واجد حقی می سازد که «حق حاکمیت» یا «حق ولایت» نام دارد؛ به عبارت دیگر، همان گونه که غرایز و استعداد های ذاتی انسان او را واجد «حقوق ذاتی»^۹ نظیر «حیات»^{۱۰}، «آزادی»^{۱۱} و «مالکیت خصوصی»^{۱۲} می سازند.^{۱۳} ویژگی های فطری و استعداد های ذاتی به او حق تعیین سرنوشت خویش را نیز می دهد.

شهید صدر از این حاکمیت یا ولایت اعطایی خداوند به بشر به صورت جعل تکوینی تحت عناوین «خلافة العام»، «خلافة الانسان»، «استخلاف»، «استتمام» و «استئمان» یاد می کند که مبنای ایجاد دولت^{۱۴} و نظام سیاسی و تشکیل حکومت می باشد.

«... از همین رو مسئله خلافت انسان، از دیدگاه قرآن، در حقیقت شالوده

حکومت انسان بر هستی است ... و علی هذا الاساس تقوم نظریة حکم

الناس لانفسهم ...»^{۱۵}

از دیدگاه صدر، چنین حاکمیتی به صورت تکوینی و فطری از جانب خدا و مدیر و مدبر هستی بر بشر عرضه شده است. بنابراین جعل و عرضه خلافت عمومی بر بشر جنبه تکوینی دارد نه اکتسابی یا تشریعی. از سوی دیگر، انسان نیز به دلیل این که ذاتاً زمینه و شرایط لازم را برای تحقق این حاکمیت داشت، تکویناً و فطرتاً - به صورت طبیعی و ذاتی - مسئولیت آن را بر دوش گرفت. بر این اساس خلافت عمومی انسان از بعد بشری «امانتی عمومی» است.

در واقع می توان خلافت عمومی انسان را دارای دو چهره دانست که چهره الهی آن «استخلاف» یا «استتمام» که همان عرضه یا جعل تکوینی و فطری است و چهره انسانی آن «استئمان» یا «امانت عمومی» که همان پذیرش بشر است که ذاتی اوست. بنابراین، عرضه



و پذیرش خلافت عمومی انسان هر دو، جنبهٔ تکوینی دارند. با توجه به نقش بنیادین این نظریه در شکل‌گیری دولت و نیز ایجاد تشکیلات حکومتی در این نوشتار به بررسی مفهوم و ماهیت خلافت انسان و مبانی و نتایج پذیرش آن می‌پردازیم.*

۱. مفهوم و ماهیت خلافت انسان

شهید صدر برای بیان منظور خود در تبیین این نظریه از مفاهیم و اصطلاحاتی چون «خلافت الانسان» (جانشینی انسان) یا خلافة العام (جانشینی عمومی)، استخلاف (جانشین دادن)، استنمام (امامت دادن) و استثمان (امانت دادن) استفاده می‌کند. که در این جا هر یک را جداگانه بررسی می‌کنیم.

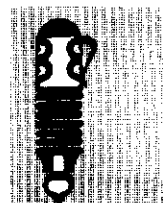
۱-۱- «خلافة الانسان» و «خلافة العام»

برای آشنایی با مفاهیم «خلافة الانسان» و «خلافة العام» ابتدا باید به بررسی واژه «خلافت» در زبان عربی پرداخت:

الف - خلافت: این واژه در قرآن نیامده است ولی برخی از مشتقاتش نظیر: «خلیفه» (دو مرتبه)، «خلافت» (چهار مرتبه)، خلفا (سه مرتبه)، خلف و ... در کتاب خدا ذکر شده است. در زبان عربی خلافت به معنای «جانشینی» و «نیابت» و به اصطلاح امروز «قائم مقامی» آمده است و «خلف یخلف: جانشین شد، جای [کسی یا چیزی] را گرفت» و «خلیفه: جانشین، نایب، قائم مقام و ... می‌باشد». برای نمونه راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود می‌نویسد:

«و الخلافة: النيابة عن الغير اما لغية المنوب عنه و اما لموته و اما لعجزه و اما

* باید یادآور شویم که شهید صدر خلافت انسان را به همراه شهادت و گواهی انبیا مطرح می‌کند و گواهی انبیا در عصر غیبت به فقها می‌رسد و آنان در جهت دهی و کنترل حاکمیت نقش مؤثر دارند، لیک در این نوشتار فقط مسئله خلافت عمومی طرح شده و مسئله گواهی انبیا (شهادة الانبیاء) به فرصتی دیگر موکول شده است.



لتشريف المستخلف و على هذا الوجه الاخير استخلف الله اولياءه في الارض؛^{۱۶}

خلافت عبارت است از نیابت و جانشینی دیگری در یکی از این موارد:

- جانشینی به علت غیبت دیگری (جانشین کننده)،
- جانشینی به علت مرگ دیگری (جانشین کننده)،
- جانشینی و نیابت به علت عجز و ناتوانی دیگری (جانشین کننده)،
- جانشینی به خاطر ترفیع و بزرگداشت جانشین و رساندن او به شرافت و کمال.

و بر اساس مورد چهارم است که خداوند اولیای خودش را در زمین خلافت داده است.

ب - خلافة الانسان: هنگامی که واژه خلافت که به مفهوم جانشینی است به اسمی اضافه می گردد به معنای جانشینی و قائم مقامی همان اسم است به نیابت از جانشین کننده. بنابراین در این جا منظور از خلافة الانسان جانشینی انسان در زمین به نیابت از خداست. به علاوه «أل» (الف و لام) در «الانسان» را می توان دارای یکی از معانی ذیل دانست:

۱- برای استغراق افراد جنس باشد؛ در این صورت به معنای کُلّ و بیانگر شمول، فراگیری و کلیت است یعنی «خلافت تمام افراد بشر» یا «جانشینی تمام انسان ها» به نیابت از پروردگار جهانیان.

۲- برای بیان نوع و جنس باشد؛ در این صورت به معنای نوع انسان و باز هم بیانگر «جانشینی برای نوع بشر» به نیابت از خداوند عالمیان است. و در هر دو حال معنای آن، این است که «انسان نوعاً» و یا «تمام انسان ها»- به صورت بالقوه- خلیفه و جانشین خدا در زمین هستند و لذا «خلافة الانسان» به مفهوم جانشینی و نیابت نوع انسان و یا کل آدمیان است. و این موضوع بیانگر جعل تکوینی خلافت برای نوع بشر در تمام ابعاد زندگانی خود در کره زمین می باشد.



ج- **خلافة العام**: منظور از خلافة العام، جانشینی عمومی انسان بر روی زمین است. این واژه را می توان معادل جانشینی عموم نوع بشر دانست زیرا «العام» یا صفت خلافت است که منظور خلافت عمومی است و یا مضاف الیه می باشد که در آن صورت به معنای عموم افراد بشر و در واقع نوع بشر است. شهید صدر آن را مترادف با «خلافة الانسان» می گیرد. به همین جهت ما نیز در ترجمه این دو اصطلاح، عبارت «خلافت عمومی انسان» را برگزیده ایم.

بنابراین «خلافت انسان» یا «خلافت عمومی» یعنی جانشینی انسان ها یا مردم در زمین به نیابت از پروردگار عالم. علت این جانشینی نیز غیبت، مرگ، عجز و ناتوانی جانشین کننده نیست بلکه به خاطر ترفیع، بزرگداشت، کرامت و رساندن انسان به کمالات شایسته اجتماعی و فردی می باشد و علت آن نیز این است که انسان به دلیل دارا بودن «عقل»، آزادی، اراده، کمال طلبی و ... چنین شایستگی را داشته است:

«ولقد کرّمنا بنی آدم... و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً»

علامه شهید سید محمدباقر صدر از خلافت انسان چنین تعبیری دارد:

«خداوند سبحان انسان را به خلافت خود بر روی زمین مشرف ساخت.

پس انسان از این نظر که خلیفه خدا در زمین است از سایر موجودات جهان

متمایز می باشد»^{۱۷}

شهید صدر در ادامه می افزاید:

«بر اثر این خلافت است که انسان شایستگی آن را یافت که فرشتگان بر او

سجده کنند و همه نیروهای ظاهری و پنهانی جهان از او پیروی نمایند»^{۱۸}

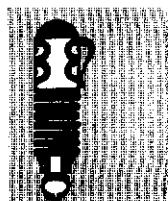
۱-۲- استخلاف

این واژه نیز مصدر باب استفعال و از ریشه «خلافت» می باشد و به مفهوم جانشین

کردن، به خلافت فراخواندن، نیابت دادن و ... آمده است:

«استخلف فلاناً»: جعله خلیفه له و فلاناً «من فلان»: جعله مکاناً»^{۱۹} (استخلف فلاناً او

را جانشین و قائم مقام خود قرار داد، و استخلف فلاناً من فلان: او دیگری را جانشین خود



ساخت). شهید صدر در تحلیل عناصر جامعه یکی از این عناصر را «استخلاف» می داند. وی با استناد به آیه :

«و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة...»^{۲۰}

می نویسد :

«وقتی این آیه را مورد مطالعه قرار می دهیم، ملاحظه می شود خداوند تعالی فرشتگان را آگاه می سازد که بنیاد جامعه ای را روی زمین پی افکنده است، می خواهیم بدانیم با توجه به این عبارت قرآنی عناصر این جامعه کدام است، از تعبیر قرآن می توان سه عنصر اصلی استخراج نمود. این عناصر عبارت اند از :

۱- انسان؛ «الانسان»،

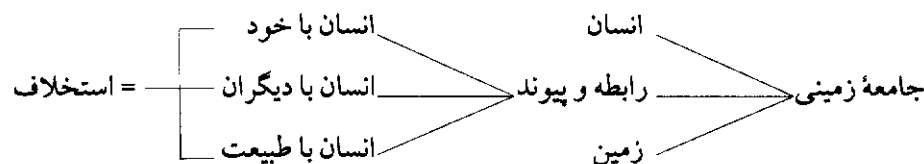
۲- زمین یا به طور کلی طبیعت؛ «الارض او الطبيعة على وجه عام...»،

۳- پیوند معنوی که انسان را با زمین و با طبیعت از یک سو و انسان را با

انسان های دیگر، به عنوان برادر از دیگر سوی مرتبط می سازد. این پیوند

معنوی را قرآن «استخلاف» می نامد.^{۲۱}

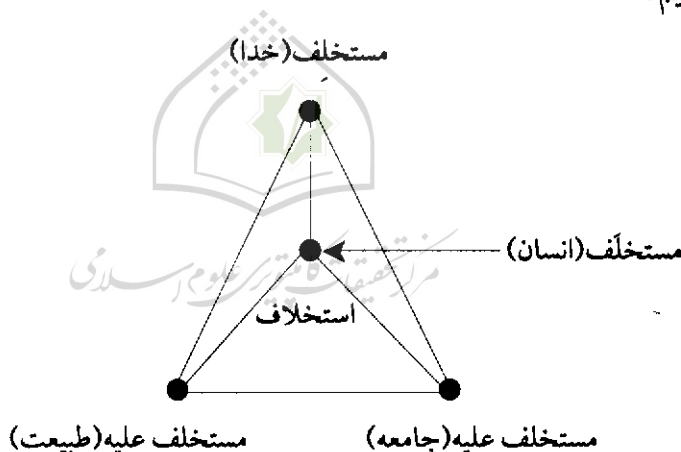
بنابراین بر اساس برداشت شهید صدر جامعه زمینی از سه عنصر: «زمین»، «انسان» و «استخلاف» به وجود می آید. رابطه استخلاف نیز به سه صورت قابل تجلی است؛ رابطه انسان با انسان (خودش)، انسان با دیگران (جامعه) و انسان با طبیعت :



این رابطه بیانگر این است که انسان در برابر سه سرنوشت مسئول و امانت دار است : (سرنوشت خویش، سرنوشت اجتماع و سرنوشت طبیعت). به علاوه هر چند استخلاف پیوندی است اجتماعی اما یک سر آن در بیرون از این جامعه قرار دارد، زیرا عاملی خارج از اجتماعی که به وجود آمده، بنیان آن را گذاشته است و او یکی از بنیادهای اساسی این

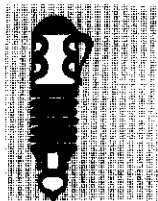
پیوند اجتماعی است. لذا این پیوند دارای چهار جنبه یا چهار رکن است و از این چهار رکن، رکن بیرونی از همه مهم تر می باشد، زیرا مبنا و اساس «استخلاف» اوست. طبیعتاً پیوند استخلاف به گونه ای است که در برگیرنده این رکن خارجی نیز می باشد. به بیان شهید صدر بر این اساس عناصر یا ارکان «استخلاف» عبارت اند از:

- ۱- مستخلف - که خداوند سبحان است (خلیفه گرداننده)،
- ۲- مستخلف - که انسان های روی زمین هستند (خلیفه شده)،
- ۳ و ۴- مستخلف علیه - (آن چه خلافت بر آن صورت گرفته است)، که شامل انسان، جامعه و زمین (طبیعت) می باشد. پیوند چهار بعدی استخلاف را می توانیم به شکل هرمی نشان دهیم:



شهید صدر بعد از بیان عناصر چهارگانه «استخلاف» می نویسد:

«... نقش انسان در برخورد با زندگی اش نقش استخلاف و استتمام است یعنی خداوند انسان را در زمین جانشین خود ساخته و به او مقام امامت بخشیده است. (در این جامعه زمینی) رابطه انسان با طبیعت رابطه مالک و مملوک نیست، بلکه رابطه «امین» با مورد امانت است. و رابطه انسان با برادرش (انسان دیگر) در هر پایگاه اجتماعی، رابطه دو همکار در انجام وظیفه خلافت الهی است. نه اینکه رابطه حاکم و محکوم، مالک و مملوک



یا خدایی و بندگی باشد. « ۲۲

به زعم شهید صدر اگر بعد یا رکن چهارم این پیوند اجتماعی «استخلاف» یعنی «الله» را برداریم تمام پیوند دگرگون می گردد و ساختمان حیات اجتماعی به صورتی دیگر در می آید. «حاکمیت و مالکیت به رنگ های گوناگون پدید می آید، حاکمیت انسان نسبت به انسان دیگر به صورت هایی در می آید که تاریخ - بعد از نادیده گرفتن بعد چهارم - گرفتار انواع و اقسام آن شده است ...» ۲۳

بنابراین آن چه محتوای روابط اجتماعی را تغییر می دهد بودن یا نبودن «مستخلف» در ارکان تشکیل دهنده آن است.

۱- ۳- استثمام

تعبیر دیگری که شهید صدر برای بیان «خلافت عامه» انسان بر روی زمین به کار می برد «استثمام» است که به معنی «امامت دادن»، «امام گذاشتن»، «استقرار امانت و رهبری» و ... می باشد. بر این اساس به نظر شهید صدر خداوند انسان را به مقام «امامت» در زمین مفتخر کرده است.

استثمام و امامت تعبیر دیگری از استخلاف و خلافت عمومی یا خلافت انسان است. آن گاه که از بالا و بعد آسمانی و از ناحیه جاعل خلیفه به استخلاف (حاکمیت انسان) در زمین بنگریم استخلاف، نیابت و جانشینی است و آن گاه که از بعد زمینی و بشری و از ناحیه خلیفه شونده و با تکیه بر نقش انسان به موضوع خلافت عمومی نظر افکنیم، «استثمام» و «امامت» و «رهبری» است. یعنی هم انسان را به عنوان جانشین خدا در زمین می یابیم و هم به عنوان امام و رهبر و حاکم. امامت و رهبری در این جا مفهومی فطری و تکوینی دارد نه تشریعی یعنی جعل آن جعل تکوینی و مبتنی بر طبیعت خلقت انسان و ویژگی های فطری او یعنی عقل و آزادی می باشد و لذا معنایی عام دارد نه خاص.

دیگر اصطلاح و مفهومی که شهید صدر در بررسی نظریه خلافت عمومی انسان به کار برده است، «استئمان» می باشد که به معنی «امانت دادن» یا «عرضه امانت» و یا «واگذاری امانت» و «امین قرار دادن» و ... می باشد. بر این اساس اگر از زاویه دیگری- یعنی باز از پایین و از زاویه نگاه آدمیان یا از برون- به موضوع خلافت انسان نگاه کنیم، آن را به عنوان امانت می بینیم. البته امانت در این جا نیز یک پذیرش تکوینی است و در واقع یک سنت الهی است که تحقق یافته است. به بیان صدر:

«این امانتی که انسان آن را پذیرفته و زیر بارش رفته است وقتی بر طبق این آیه بر او عرضه شد ... و پذیرش تکوینی پدید آمد، و این معنای سنت تاریخی است.»^{۲۴}

۲. ماهیت و حقیقت استخلاف

الف - استخلاف و اعطای امانت: شهید صدر بر این نکته اصرار می ورزد که «استخلاف» و «امامت» انسان در زمین یک «امانت» است و رابطه انسان با جامعه (انسان های دیگر) رابطه «امین» با «مورد امانت» می باشد. استخلاف و امامت انسان در زمین همان امانتی است که آسمان ها، زمین و کوه ها از پذیرش آن سر باز زدند و انسان حامل آن را پذیرفت:

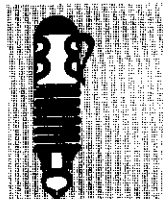
«انا عرضنا الامانة على السماوات والارض والجبال فابین ان يحملنها و

اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً.»^{۲۵}

بررسی تحلیلی موضوع استخلاف از دیدگاه انسان و به اعتبار پذیرش انسان جانشینی را در شکل «امانت داری» و «مسئولیت» جلوه می دهد؛ یعنی استخلاف در تحلیل جدید به «استئمان» تبدیل می شود، زیرا «استخلاف» بر عهده خدا و «استئمان» بر عهده انسان است. خلافت و امامت از ناحیه خدا عرضه می شود ولی پذیرش آن از سوی انسان در قالب «امانت» تحقق می یابد:

«امانت همان صورت پذیرفته شده خلافت است: خلافت از ناحیه خدا

عرضه می شود که او این پایگاه بلند را به انسان می بخشد. امانت و خلافت



عبارت است از استخلاف و استئمان یعنی به جانشینی برگزیدن، به امانت

گرفتن و تحمل بار سنگین آن را کردن ...»^{۲۶}

بنابراین مفهوم «جعل» در آیات مربوط به خلافت انسان به معنای «عرضه امانت» است،

زیرا در «جعل» همان چهار عنصر «استخلاف و استئمان» قرار دارند که عبارت اند از:

۱- استخلاف = استئمان = استئمان = جعل = عرضه خلافت و امامت .

۲- مستخلف = مستئم = مستئمن = جاعل = معروض منه = خدا .

۳- مستخلف = مستئم = مستئمن = مجعول = معروض علیه = انسان .

۴- مستخلف علیه = مستئم علیه = مستئمن به = مجعول له = معروض = جامعه و طبیعت .

ب- تکوین یا تشریع: حال باید دید آیا این «جعل» یا عرضه «خلافت و امانت» عرضه تشریعی و قانونی است- آن گونه که برخی پنداشته اند- یا نه عرضه تکوینی و طبیعی است؟ این خلافت یا پیوند اجتماعی بنا بر تفسیر آیه ۷۲ سوره احزاب بر انسان عرضه شده است . و انسان هم آن را پذیرفته و زیر بار مسئولیت آن رفته است و لذا تبدیل به امانت شده است، زیرا تا مورد امانت را امین نپذیرد در رابطه و قرارداد مبتنی بر امانت و امانت داری تحقق نمی یابد . بنابراین در این جا سخن از امانتی است که بر انسانی عرضه شده و او هم آن را پذیرفته و لذا رابطه اجتماعی استخلاف تحقق یافته است در حالی که همین خلافت بر موجودات دیگر عرضه شد ولی آن را نپذیرفتند . این جاست می گویم این جعل و عرضه تشریعی و قانونی نیست بلکه تکوینی و فطری است و با جعل های تشریعی نظیر ارسال رسل تفاوت دارد . یعنی به بیان شهید صدر این «جعل و عرضه» یک سنت اجتماعی- سیاسی یا تاریخی است نه یک تشریع و قانون گذاری که برای اطاعت و پیروی صورت می گیرد چه، اطاعت و پیروی در مورد موجودات دیگر نظیر کوه ها، آسمان ها و زمین که قبلاً این امانت بر آنها عرضه شده است معنی ندارد:

«از این جا در می یابیم که این عرضه، عرضه تکوینی است نه عرضه

تشریعی . مقصود این است که، این عطای پروردگار در جست و جوی

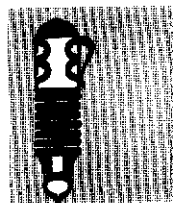
جایی متناسب با طبیعتش، متناسب با فطرت و سرشتش، متناسب با



ساختمان تاریخی و وجودی اش، همه جا گردش کرد. کوه ها با این خلافت هم آهنگی نداشتند. آسمان ها و زمین با این پیوند اجتماعی چهار طرفه مناسبتی نداشتند تا بتوانند بار امانت و خلافت الهی را بردارند. ولی تنها موجودی که بر حسب ساختمان و بافت خود و به حکم فطرت الهی اش با این خلافت تناسب دارد، انسان است. بنابراین، عرضه امانت در این جا عرضه فطری و تکوینی است و قبول و پذیرش انسان هم، قبول و پذیرش فطری و تکوینی است و معنای سنت تاریخی نیز همین است.^{۲۷}

بنابراین در اندیشه شهید صدر، حاکمیت و خلافت انسان، سنتی فطری و در عین حال تاریخی و سیاسی است و لذا هر چند انسان «ظلوم و جهول» می تواند در مقابل آن بایستد و با آن برزمد و مانع تحققش گردد، نمی تواند منکر وجود آن گردد.

ج - استخلاف عمومی و نوعی: آیا این خلافتی که خداوند به عنوان امانت در اختیار انسان نهاده است، آن گونه که برخی می پندارند، اعلام حاکمیت و خلافت برای شخص آدم (ع) است یا این که نوع انسان مورد نظر است. در آیه ۳۹ سوره بقره مطرح شده است که فرشتگان در برابر این استخلاف اعتراض کردند و گفتند آیا خلافت را در اختیار انسانی می گذاری که در زمین فساد و خونریزی می کند...؟ از این اعتراض فرشتگان بر می آید که خلافت اختصاص به حضرت آدم (ع) نداشته است زیرا آن کس که در زمین خونریزی و فساد می کند، طبق آنچه فرشتگان را نگران کرده است آدم (ع) نبوده است.^{۲۸} به علاوه در مورد این که شخص آدم (ع) در زمین خونریزی یا فساد کرده باشد تاریخ چیزی را بیان نکرده و بر اساس آیات قرآن و نیز نص کتب تورات و انجیل اولین خونریزی به دست فرزند آدم (ع) قایل صورت گرفته است. هم چنین معنی ندارد که فرشتگان به موضوعی موقتی و چند ساله اعتراض نمایند بلکه آن ها به موضوعی مستمر و همیشگی اعتراض داشتند موضوعی که به عنوان یک سنت در تاریخ جهان در می آید و تا انسان بر روی زمین زندگی می کند ادامه خواهد داشت. در آیاتی دیگر نیز استخلاف و



خلافت به تمام انسان ها نسبت داد شده است :

۱- «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض»^{۲۹}

۲- «اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح»^{۳۰}

۳- «جعلکم خلائف الارض»^{۳۱}

بنابر این موضوع خلافت امری تکوینی و لذا همگانی و عمومی است و اختصاص به حضرت آدم (ع) ندارد .

«این خلافتی که خداوند در آیات قرآن از آن حکایت می کند، اعلام خلافت برای شخص آدم (ع) نیست، بلکه جنس آدمی به صورت کلی مورد نظر است، زیرا آن کس که در زمین فساد می کند و مرتکب خونریزی می شود طبق آن چه ملائکه از آن بیم داشتند، شخص آدم (ع) نبوده است . بلکه آدمیت و انسانیت در طول تاریخ می باشد . بنابر این خلافت برای انسانیت روی زمین است ...»^{۳۲}

این است که پیامبر اسلام (ص) می فرماید : «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»^{۳۳} موضوع دیگری که شهید صدر صریحاً مطرح نکرده است ولی از بحث های او قابل استنتاج است این است که «خلافت انسان» تفویض حاکمیت الهی به انسان نیست، زیرا حاکمیت الهی مطلقه، نامحدود و حقیقی است و لذا قابل واگذاری به موجوداتی با ویژگی های محدود نمی باشد . به علاوه حاکمیت بر جهان هستی از صفات خدا و عین ذات اوست و لذا تفویض آن معنا ندارد . تجزیه پذیری نیز در حاکمیت خدا راه ندارد که بخشی از آن را به بشر تفویض نموده باشد . «خلافت و حاکمیت عمومی بشری» هم چون سایر قوانین و سنت های الهی از امور فطری و تکوینی است که به عنوان نیاز طبیعی انسان و برای رسیدن به کمال از جانب خدا برای او تکویناً و ذاتاً جعل و عرضه شده است و ذاتاً نیز از سوی او مورد پذیرش قرار گرفته است .

۳. ویژگی های خلافت انسان

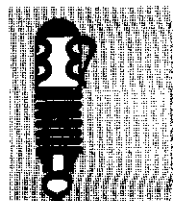
الف - جعل الهی: خداوند انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است و این جانشینی با هدف رشد، تعالی و حرکت انسان به سوی سعادت و کمال جاودانی صورت گرفته است. بنابراین از این دیدگاه انسان نمی تواند ادعا کند که ذاتاً دارای حاکمیت و خلافت است، زیرا انسان جایگاه «خلافت» و پایگاه، امانت و مسئولیت الهی است به همین جهت در قرآن نیز خلافت انسان در زمین با فعل «جعل» بیان شده است. بنابراین از این نظر که منشأ و سرچشمه آن بیرون از جامعه انسانی است جعلی است.

«... در اسلام مردم مرکز و محور جانشینی خدا و پایگاه مسئولیت در برابر

او هستند.»^{۳۴}

ب - محدودیت و نسبیت: با توجه به این که خلافت در زمین به دست انسان ها تحقق می یابد و توانایی ها، امکانات و تلاش های بشری محدود و نسبی است لذا خلافت او نیز همین گونه خواهد بود. این ویژگی مهم در این نظریه بیانگر این است که خلافت به صورت مطلقه و با اختیارات نامحدود معنا ندارد. به ویژه که انسان موجودی است که امکان خطا، اشتباه، گناه و معصیت و حتی آلوده شدن به ظلم و فساد را دارد (انه کان ظلوماً جهولاً) و چنین وضعی در سیاست و قدرت به مراتب بیشتر است.

ج - تکوینی و فطری: ولایت و خلافت انسان در زمین امری طبیعی و تکوینی است؛ یعنی مطابق با ساخت و سرشت طبیعی اوست و تشریعی، وضعی و قانونی نمی باشد؛ یعنی به عنوان وظیفه و تکلیف به او عرضه نشده است بلکه به خاطر تناسب و هم آهنگی که با سرشت و ساختار طبیعی اش داشته است به او عرضه شده و او نیز آن را پذیرفته است و اگر فعل «جعل» را در مورد آن به کار می برد، جعلش تکوینی و فطری است نه تشریعی و وضعی. جعل در این جا چیزی شبیه به «خلق» یا تکمیل خلق می باشد. همان گونه که در



قرآن ابتدا از خلق آسمان ها و زمین سخن می گوید و بعد با جعل ظلمات و نور آن را کامل می کند. ۳۵

د- سنت الهی: خلافت انسان در زمین چون امری فطری و واقعی است و ریشه در طبیعت انسان و جهان دارد از آن به «سنت» یا «قانون» الهی تعبیر می شود. بنابراین تمام خصوصیات سنت های الهی را دارد. متنها سنتی است از نوع سنت های گروه سوم یعنی گرایش های طبیعی و فطری، بدین معنا که انسان به عنوان موجودی اجتماعی-سیاسی (یا به تعبیر ابن نصر فارابی «مدنی») بدون خلافت و حاکمیت انسان-به معنای واقعی- نخواهد بود و این ویژگی را نمی توان از او جدا کرد، هر چند که می توان موقتاً با فطرت و سرشت انسان به مقابله برخاست و در مقابل سنت های فطری ایستاد.

ه- عمومیت و همگانی: «خلافت انسان» موضوعی عمومی، انسانی و همگانی است. فراگیرنده جهان شمول و عام است و به هیچ فرد، گروه یا طبقه خاصی تعلق ندارد و هیچ فرد یا گروه یا طبقه ای نمی تواند ادعا کند که دیگران فاقد آن هستند. همان گونه که انسان ها همه در پیشگاه حق برابرند، در دارا بودن حق ولایت و خلافت در زمین نیز برابرند.

و- گستردگی و شمول: حوزه و دایره خلافت انسان در زمین بسیار گسترده است و تمام ابعاد زندگی او را در بر می گیرد. در سیاست، در اقتصاد، جامعه، فرهنگ، اخلاق، دانش و ... انسان جانشین خداست. مثلاً در اقتصاد انسان به عنوان خلیفه خدا:

«وظیفه دارد: ثروتی را که خداوند در اختیار او گذارده بر اساس فرمان ها و

دستورهای مالک اصلی اداره نماید. ۳۶

در قرآن نیز به این نوع استخلاف اقتصادی اشاره شده است:

«انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ». ۳۷

بنابراین خلافت انسان تنها یک خلافت سیاسی محض نیست بلکه ابعاد گوناگونی



دارد و راهی است برای رسیدن بشر به مقام عبودیت محض الهی و خداگونه شدن. برخی از ابعاد استخلاف عبارت اند از:

(۱) ایجاد جامعه سیاسی و دولت و در نهایت تشکیل حکومت (خلافت سیاسی)؛

(۲) خلافت اخلاقی، تربیتی و پرورشی (انسان سازی)؛

(۳) ایجاد عدالت اقتصادی، توسعه، رفاه و پیشرفت (خلافت اقتصادی)؛

(۴) خلافت علمی و فرهنگی؛

(۵) خلافت اجتماعی؛

(۶) خلافت بر طبیعت؛

(۷) خلافت انسان بر نفس خود و ... و به تعبیر شهید صدر:

«... خداوند پروردگار زمین و همه خیرات آن است و نیز پروردگار انسان و

حیوان و هر جنبه‌ای ... بدین سان خلیفه الله در زمین یعنی جانشین

خداوند در تمام این امور و اشیا و ...»^{۳۸}

در بعد سیاسی نیز این خلافت دارای سه جنبه است: یکی ولایت، رهبری و خلافت

در جامعه، دوم امانت داری و تحقق مسئولیت و سوم نظارت، گواهی، شهادت و

مشارکت در امور سیاسی جامعه. این هر سه ناشی از دو ویژگی طبیعی انسان یعنی عقل و

آزادی است.

ز- برابری در خلافت: به شهید نظر صدر تمام انسان‌ها در دارا بودن حقوق مربوط به خلافت

با هم برابرند و حق خلافت هیچ کس طبیعتاً بیش تر از دیگری نیست، یعنی همان حق و

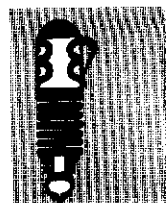
سهمی که شخص الف برای تحقق خلافت خدا در زمین دارد، شخص ب نیز داراست و از

این جاست که در این نظریه برتری طلبی و سلطه جویی افراد بر یکدیگر متفی است.

همان گونه که گذشت مردم صاحب حق و عهده دار حمل این امانت هستند

و همگی نسبت به این حق در پیشگاه قانون با هم برابرند و تمام آن‌ها در

جهت تحقق آن، حق بیان آرا و افکار و انجام فعالیت‌های سیاسی به



گونه های مختلف را دارند، همان گونه که در انجام مراسم و شعائر دینی و مذهبی خود آزاد هستند. «۳۹

ح - امانت بودن: امانت آن چیزی است که امانت دار باید در آن بر اساس رضایت و توافق صاحب امانت دخل و تصرف نماید. خلافت انسان در زمین از نوع امانت است؛ یعنی جامعه و طبیعت مورد امانت هستند و انسان امانت دار آن ها. به همین جهت امانت، مسئولیت و تعهد را به دنبال دارد.

ط - توحیدی بودن: مرکز و محور اصلی خلافت انسان را «توحید» تشکیل می دهد و مبنا و اساس آن در اعتقاد به مبادی توحیدی قرار دارد و لذا بدون پذیرش توحید، تحقق آن بعید به نظر می رسد.



ی - غیر قابل سلب بودن: همان گونه که قبلاً بیان شد «خلافت انسان» در زمین جنبه عمومی و همگانی دارد و همگان در دارا بودن آن و حقوق مربوط به آن با هم برابرند. از این دو مقدمه می توان نتیجه گرفت که نمی توان حق خلافت در زمین را در هیچ یک از ابعاد آن (سیاسی، حقوقی، اقتصادی و ...) از کسی سلب کرد. به عنوان نمونه یکی از ابعاد آن استخلاف در طبیعت و ثروت است که حق مالکیت خصوصی را به دنبال دارد، نمی توان حق مالکیت خصوصی را از کسی سلب کرد. در امور سیاسی نیز همین گونه است. مثلاً یکی از جنبه های آن حق نظارت و مشارکت در حکومت است و این حق را نمی توان از کسی سلب نمود.

ک - غیر قابل انتقال بودن: این خلافت به دو دلیل غیر قابل انتقال است، اولاً همه دارای حق خلافت برابرند و حق دخالت آن ها در امور جامعه یک سان می باشد. پس انتقال آن از کسی به دیگری بی معنا است و ثانیاً: انتقال حق خلافت از کسی به دیگری به معنای این



است که او دیگر بر سرنوشت خود، جامعه و طبیعت حاکم نیست و تحت سلطه دیگران قرار دارد و این امر برابر است با از بین رفتن آزادی او.

ل- زیربنا و اساس حکومت: مردم با دارا بودن حق خلافت در زمین است که می توانند با تشکیل حکومت اداره امور جامعه را به دست گیرند، زیرا مادامی که مردم همه، حق دخالت در سرنوشت جامعه خود را نداشته باشند، نمی توانند به تشکیل حکومت اقدام کنند:

«... از همین رو مسئله خلافت انسان، از دیدگاه قرآن، در حقیقت شالوده حکومت انسان بر هستی است. بدین ترتیب حکومت انسان بر خود هم بر این پایه درست می شود. چنان که حکومت مردم بر مردم، یعنی حق حاکمیت ملی نیز به عنوان خلیفه الله بودن انسان ها می تواند مشروع و قانونی باشد: "... و شرعية ممارسة الجماعة البشرية حکم نفسها بوصفها خليفة عن الله"»^{۴۰}

۴- مبانی خلافت انسان

تا این جا به تبیین مفهوم خلافت انسان یا خلافت عمومی و ویژگی های آن پرداختیم. حال باید دید که این «خلافت عمومی» بر چه مبنا و اصولی استوار است. در این جا برخی از مبانی و اصول عمده خلافت عمومی انسان بیان می شود:

الف- تکوین و فطرت بشری: انسان موجودی است مدنی یا اجتماعی، یعنی بدون تشکیلات، نظم و اجتماع نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد. قرن ها پیش ارسطو به این مهم توجه کرده است:

«انسان به حکم طبیعت حیوانی اجتماعی (مدنی) است، و آن کس که از روی طبع، و نه بر اثر تصادف، بی وطن* است، موجودی است یا فروتر

* مترجم وطن را در این جا در ترجمه polis آورده است که بیانگر وجود ساختار و تشکیلات مدنی (جامعه سیاسی یا مدینه) است.



از آدمی یا برتر از او. ۴۱

اجتماعی بودن انسان به معنا این است که دارای سرنوشتی مشترک به نام سرنوشت اجتماعی می باشد. بنابراین فطرت و طبیعت انسان به گونه ای است که بتواند بر این سرنوشت مشترک حاکم باشد و مفهوم تکوینی و فطری بودن خلافت عامه انسان نیز همین است؛ یعنی انسان برحسب فطرت و طبیعت و اقتضای تکوین بر سرنوشت خویش حاکم شده است. سنت تاریخی بودن خلافت انسان نیز هم آهنگی و تناسب آن را با ساختار طبیعی و فطری انسان می رساند. به بیان شهید صدر:

«... ولی تنها موجودی که برحسب ساختمان و بافت خود و به حکم فطرت الهی اش با این خلافت تناسب دارد، انسان است. بنابراین، عرضه امانت در این جا عرضه فطری و تکوینی است و قبول و پذیرش انسان هم، قبول و پذیرش فطری و تکوینی است و معنای سنت تاریخی نیز همین است. ۴۲»

ب- عقل و خرد انسان: مهم ترین ویژگی انسان که او را از سایر موجودات جهان هستی متمایز می سازد عقل ۴۳ است. به همین جهت در تعریف انسان گفته اند «حیوان ناطق» یعنی حیوانی که صاحب نطق، شعور، ادراک و فهم و به طور کلی عقل است. عقل در این جا عبارت است از نیروی درک و فهم و تشخیص و در مقابل «سفه» و «جهل» قرار دارد. امام هفتم (ع) در مورد عقل به این مفهوم می فرماید:

«یا هشام ان الله تبارك و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی كتابه فقال: فیشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه... ۴۴»

مضمون روایت این است که خداوند به اهل عقل و فهم در کتابش بشارت داده است آن جا که می فرماید: به بندگانی که به سخن و گفتار گوش فرامی دهند، پس نیکوترین آن را بر می گزینند. از این سخن کاملاً پیداست که بارزترین جنبه عقل درک، تشخیص و تمیز صحیح از غلط و حق از باطل است. ۴۵ بنابراین انسان عاقل آن توانایی و استعداد را دارد که بتواند در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد یا در آن مداخله و مشارکت کند.



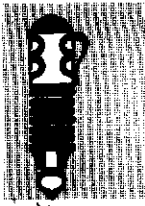
ج - آزادی و اختیار: انسان موجودی است صاحب اختیار و مبنای خلقتش بر اساس آزادی است؛ یعنی هیچ نیرویی نمی تواند مانع حرکت اراده انسان گردد. تنها انسان آزاد است که می تواند در اداره امور جامعه خود مشارکت نماید و همین آزادی انسان بود که باعث شد بتواند عرضه امانت الهی را بپذیرد. (بر اساس یک نظریه) فرشتگان با اعتراض خود خیال می کردند که این خلافت به موجوداتی نظیر خودشان که آزادی و اختیار در آن ها راه ندارد تعلق می گیرند، در حالی که مضمون آیات چیز دیگری را بیان می دارد و آن این که خداوند با اعلام «انی اعلم ما لا تعلمون» اشاره به تفاوت انسان با ملائکه در مورد تعلق خلافت عمومی می نماید. بنابراین انسان از آن روی سزاوار خلافت می شود که موجودی آزاد است و صاحب اختیار.

د - اراده و عزم: برآیند عقل و آزادی در انسان چیزی است که اراده نام دارد یعنی انسان با عقل می سنجد، تشخیص می دهد، ارزیابی می کند و آن گاه با آزادی تصمیم می گیرد. پس اراده و عزم در جایی ممکن است که تشخیص و آگاهی همراه با آزادی، اختیار و قدرت انتخاب وجود داشته باشد. *مراجعه به مجله نشر سال چهارم - شماره اول - ۱۷۱*

پذیرش خلافت انسان از سوی او بیانگر عزم و تصمیم اوست. البته تصمیم و عزم در این جا جنبه تکوینی دارد.

هـ - حق ولایت و مسئولیت (حق ولایت نظارتی یا ارشادی): شهید صدر با اشاره به آیه ۷۱ سوره توبه مطرح می سازد که انسان های مؤمن بر یکدیگر دارای ولایت [ارشادی و مبتنی بر نصیح] هستند: «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض ...».

و نمونه ای از تجلی این نوع ولایت ارشادی و نظارتی و مبتنی بر نصیح و خیرخواهی در «امر به معروف» و «نهی از منکر» قرار دارد که نوعی نظارت و مشارکت اجتماعی است «یا مرون بالمعروف ...» دارا بودن این حق است که به انسان اجازه می دهد دیگری را امر و نهی نماید یا اخطار کند یا نصیحت نماید و اگر انسان چنین حقی را بر دیگری نداشت



چگونه می توانست به او بگوید: «این کار را بکن»، «فلان کار به صلاح تو نیست». این حق ولایت و حاکمیت بیانگر این است که انسان نمی تواند نسبت به جامعه و سرنوشت آن بی تفاوت بماند:

«این آیه از ولایت سخن به میان می آورد و این که هر انسان با ایمانی ولی انسان با ایمان دیگر است و منظورش از ولایت، سرپرستی و حاکمیت و ولایت [ارشادی] بر امور اوست.»^{۴۶}

و - اعتقاد به توحید: یکی دیگر از مبانی خلافت انسان اعتقاد به توحید و به ویژه بعد اجتماعی توحید در زندگی انسان می باشد.

«رکن و جوهر عقیده اسلامی توحید است و اسلام بر اساس همین عقیده انسان ها را از بندگی غیر خدا آزاد می کند (لا اله الا الله) ... و حکومت هر مالکی جز خدا را واهی می داند. اعتقاد به حکومت و مالکیت خدا (بر جهان هستی) بنیاد آزادی (درونی و) برونی انسان را پایه می نهد...»^{۴۷}

منظور این است که بآرد حاکمیت ها و خلافت های غیر الهی، انسان «خلافت عمومی خود» را می پذیرد و در جهت تحقق آن می کوشد، زیرا بدون نفی حاکمیت های دیگر اصولاً پذیرش حاکمیت و خلافت خود معنا ندارد. به علاوه انسان در جهت وابستگی به مرکزیت توحید است که می تواند مفهوم خلافت عمومی خود را در زمین تحقق بخشد و دست های سلطه گران را از سر خود کوتاه نماید:

«جامعه انسانی قبل از هر گونه وابستگی و تعلقی، وابسته و منسوب به یک مرکز است و آن مستخلف (مرکزیت خلافتش) یعنی خداوند سبحان است که او را جانشین خود در زمین قرار داده است.»^{۴۸}

ز - شورا و مشورت: شهید صدر با اشاره به آیه «و امرهم شوری بینهم»^{۴۹}، شورا را یکی از مبانی و پایه های خلافت انسان می داند.^{۵۰} شورا و مشورت یکی از مهم ترین

روش های عرفی و عقلایی و فطری در زندگی اجتماعی انسان است که حتی در نظام های استبدادی نیز به صورتی، هر چند ضعیف وجود داشته است. اصولاً مسئله شور و تبادل نظر در میان انسان ها تاریخی انسانی دارد و در اسلام نیز جایگاه والایی یافته و یکی از سوره های قرآن به نام سوره «شوری» نام گرفته است. در سیرت پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) نیز به کرات شورا و مشورت در امور دیده می شود. همان گونه که به تحقق آن نیز سفارش کرده اند.

به بیان شهید صدر:

«... می بینیم پیامبر اکرم (ص) تا چه حد اصرار دارد مردم را در وظایف حکومت و مسئولیت خلافت خدا در روی زمین، شرکت دهد تا جایی که در پاره ای از اوقات در مشورت نظر اکثریت را می داند (در واقع) صلاحیت هم ندارند بر می گزیند. این عمل تنها به خاطر آن است که مردم احساس کنند در کارها، تجربه و بازسازی جامعه نقش مثبت دارند.»^{۵۱}

به طور کلی شورا عملی اخلاقی و عقلایی است که ذاتی و فطری انسان ها است و هدف آن رسیدن به نظر و رای صائب، جامع، معقول و صحیح است.

۵- نتایج نظریه 'خلافت انسان

الف- ایجاد جامعه سیاسی، دولت و تشکیل حکومت: جامعه انسان به عنوان جانشین خدا در زمین برای اداره و تدبیر امور خود به ایجاد دولت و در نتیجه تشکیل حکومت می پردازد. بنابراین پایه و اساس دولت «خلافت عامه انسان» است. چه اگر انسان جانشین خدا در زمین نباشد چگونه می تواند به تدبیر امور جامعه پرداخته و در آن تصرف نماید. خلیفه بودن یعنی توانایی بالقوه ایجاد دولت و تشکیل سازمان های حکومتی را داشتن و لذا بر انسان است که این توانایی و استعداد بالقوه را به نیرویی بالفعل تبدیل کرده، دولتی را به وجود آورد و برای تامین اهداف دولت به تشکیل حکومت و نهادهای سیاسی پردازد. دولت جامعه ای سیاسی است که از طریق آن بعد سیاسی خلافت انسان



«سیاست» تحقق می یابد :

«یا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق».^{۵۲}

بر اساس این آیه داود خلیفه خدا در زمین است و این خلافت هم می تواند تکوینی باشد و خلافت عمومی انسان به او تخصیص یافته باشد، زیرا طرف خطاب اوست و او انسانی است نماینده و نمونه انسان های دیگر و هم می تواند تشریعی باشد و تحقق خلافت او در ایجاد حکومت حقیقی و صحیح می باشد.

ب- آزادی انسان و عدم سلطه جویی: با پذیرش حاکمیت مطلق الهی و این که او همه مردم را جانشین خود در زمین قرار داده است نه فرد، گروه یا طبقه خاصی را و همگان در این جانشینی ذاتاً با هم برابرند، سلطه جویی و برتری خواهی نفی می شود و آزادی انسان حفظ و رعایت می گردد. از این دیدگاه حتی امتیازات معنوی و تقوا و ایثار در راه خدا هیچ گونه برتری سیاسی- اجتماعی و سلطه ای را برای انسان ها به وجود نمی آورد. در هر حال انسان صاحب تقوا با افراد دیگر در جهت تحقق این خلافت و در برابر حقوق اجتماعی و سیاسی با هم برابرند.

«برتری و امتیازها، تنها در مقیاس الهی قابل قبول است و آن هم فقط بر مبنای عمل صالحی که از بنیاد پارسایی، دانش و جهاد صورت گرفته باشد و برای انسان چیزی جز کوشش او نخواهد بود... خداوند موجود آزاد و مختاری را (جانشین خود) بر روی زمین قرار داد تا بتواند به اختیار خود «مصلح» یا «مفسد فی الارض» باشد و با آزادی خود راهش را برگزیند».^{۵۳}

ج- پیشرفت و تکامل: به نظر شهید صدر، با پذیرش این نظریه راه پیشرفت، توسعه و تکامل بر روی انسان باز است و افراد انسانی در این راه هیچ گونه محدودیتی نخواهند داشت و این حرکت تکاملی انسان تا رسیدن به خدا (ایده آل مطلق) ادامه دارد یعنی توقف

در آن نیست :

«يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحاً فملاقيه . ۵۴»

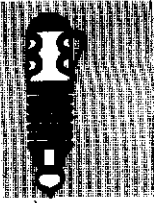
شهید صدر در تفسیر این آیه می نویسد :

«این آیه کریمه، هدفی برتر برای انسان یعنی انسانیت و جامعه بشری قرار می دهد، می گوید انسانیت در همه سطوح می کوشد تا به نقای پروردگار برسد. کدح یعنی یک حرکت و بسیج پی گیر، آمیخته با رنج و درد و سوز و گداز. برای همه جامعه بشری کدح صورت می گیرد، زیرا این حرکت یک حرکت عادی نیست، یک حرکت صعودی است، تکامل و ارتقا است ... ۵۵»

انسان خلیفه الله در این مسیر نگاه خود را به آسمان می دوزد و زمین را با چشم آسمانی می بیند برعکس انسان غربی که نگاه خود را به زمین دوخته است و آسمان را فراموش کرده است و شرقیان که به آسمان چشم دوختند و زمین را فراموش کردند. آن گاه که نگاه به زمین با دید آسمانی معنوی صورت گیرد، راه حرکت را به سوی تحقق خلیفه الهی در آن باز می کند:

«اما اگر زمین جامعه آسمانی پیو شد و کار بر روی طبیعت، عنوان وظیفه و مفهوم عبادتی پیدا کند، آن گاه نظریه انسان غیب گرای مسلمان، تبدیل به نیرویی حرکت آفرین می شود که او را برای مشارکت در بالا بردن سطح زندگی به جلو می راند و این وظیفه ای است که دولت اسلامی باید انجام دهد ... ۵۶»

د- خداگونه شدن و هدف نامحدود: هدف و اساس «خلیفه الهی» انسان و تشکیل دولت و حکومت وی در زمین این است که بتواند ارزش های الهی را در خود پیاده نماید و چون ارزش ها و صفات حق تعالی نامحدود است بنابراین تحرك و پویایی انسان همیشگی است :



«رشد حقیقی در منطق اسلام وقتی حاصل می شود که انسان «خلیفه الله» بتواند شبیه ارزش هایی که در وجود خداوند متعال متجلی است در وجود خود به عنوان خلیفه او ... تحقق بخشد ... از آن جا که این مکارم اخلاقی در سطح خدایی اش مطلق و بی حد و حساب است و انسان موجودی است محدود، بدیهی است پیاده شدن این اخلاق در یک موجود انسانی ایجاب می کند به صورت یک حرکت دائم به سوی بی نهایت انجام شود. ۵۷»

هـ- قدرت فساد نمی آورد: نگرش برخی از اندیشمندان غربی این نظر را به وجود آورده است که قدرت فساد می آورد. ... ولی از دیدگاه شهید صدر، احساس مسئولیت و امانت داری و حضور در پیشگاه خدا و توجه به آخرت مانع از فساد قدرت می شود.

«با این ساخت شایسته ای که شهروندان در دولت اسلامی دارند، انسان می تواند از بند پدیده های زمینی (مادی) رها شود، از سر مقاصد و تصمیمات ناچیزی که او را از خدا جدا می کند برخیزد و به خاطر مقاصد و تصمیمات بزرگ و عظیم زندگی نماید... ۵۸»

جامعه ای که بر اساس خلیفه الله بودن انسان به وجود می آید، یک جامعه توحیدی است؛ یعنی توحید بر کلیه روابط و ضوابط حاکم و جامعه حاکم است بنابراین در چنین جامعه ای انسان از قیود حیوانی و مادی رها شده و به اجرای صحیح قانون و عدالت در جامعه می پردازد.

و- تحقق عدل و قسط: عدالت یکی از برجسته ترین اهداف آدمیان در زندگانی فردی و اجتماعی است. زندگی بشری بدون عدالت فاقد تمام خیرات و نیکی ها خواهد بود. اگر در جامعه ای عدالت و قسط نباشد در آن، نشانی از امنیت و انصاف هم نخواهد بود. گویا عدالت رکن اساسی و پایه زیرین تمامی خیرات و خوبی ها و ارزش های انسانی است.



با پذیرش نظریهٔ خلافت عمومی انسان در زمین برای تمامی افراد بشر و تلاش در تحقق و اجرای آن به نحوی شایسته، تبعیض‌ها و دو گونه‌نگری‌ها از جامعه بشری برداشته می‌شود، زیرا پذیرش این نظریه متضمن اصل اساسی در حیات سیاسی و اجتماعی انسان‌ها است که عبارت‌اند از:

۱- اصل «لا ولایة لاحد علی احد» به عنوان اصل اول در اداره جامعهٔ بشری و سرنوشت انسان‌ها در درون جامعهٔ سیاسی «مدینه»؛

۲- اصل آزادی همگان در تعیین سرنوشت خویش؛

۳- اصل رعایت حقوق بر مبنای دو اصل «آزادی» و «برابری» و با رعایت «استعدادهای افراد» و «لیاقت‌های افراد».

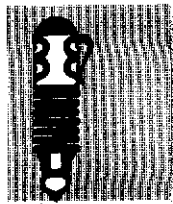
حال تحقق این سه اصل - به ویژه اصل سوم که بر مبنای دو اصل دیگر صورت می‌پذیرد - در جامعه جایی برای بی‌عدالتی و تبعیض باقی نمی‌ماند و اگر نابرابری دیده می‌شود این نابرابری به حقوق نابرابر که ناشی از استعدادها یا نابرابری‌های لیاقت‌های نابرابر است بر می‌گردد و لذا این گونه نابرابری عین برابری به مفهوم واقعی کلمه و لذا عدالت است. در حالی که در اصل آزاد بودن افراد در تعیین سرنوشت خویش و سایر حقوق طبیعی همه با هم برابر خواهند بود و هیچ‌کس بر دیگری برتری نخواهد داشت. برتری در جایی مطرح می‌شود که کسی بدون تضییع حقوق دیگران و بدون ضایع کردن خود و حقوق انسانی - الهی خود و با رعایت برابری استفاده از امکانات طبیعی، لیاقت بیشتری را از خود نشان دهد. بنابراین تحقق نظریه خلافت عمومی انسان راهی برای رسیدن به عدل و قسط در جامعهٔ بشری است.

پی نوشت ها:

۱. عبارت یا اصطلاح «خلافت عمومی انسان» را ما در مقابل دو اصطلاح «خلافة الانسان» و «خلافة العام» که شهید صدر (ره) هر دو را - با یک معنا و به صورت مترادف - برای بیان منظور خود به کار برده است؛ قرار داده ایم تا بدین سان بتوانیم منظور ایشان را تأمین نموده و مفهوم مورد نظر را به شکل صحیحی که رسانیز باشد ارائه کرده باشیم.
۲. ر. ک: سید محمدباقر صدر، المدرسة القرآنية (بیروت، دار التعارف للمطبوعات، [بی تا]، درس یازدهم؛ و فلسفتنا (قم؛ المجمع العلمي للشهید صدر، ۱۴۰۸ق.) ص ۳۷-۳۲؛ الفتاوی الواضحة (بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۹۸۱م. - ۱۴۰۱ق.) جزء اول، ص ۸۲-۷.
۳. حسن رهجو، واژه های اجتماعی-سیاسی اسلامی (تهران، انتشارات قلم، ۱۳۵۸ش.) ص ۹۶-۹۷.
۴. همان، ص ۹۸.
۵. مؤنون (۲۳) آیه ۱۱۵.
۶. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی.
۷. سید محمدباقر صدر، المدرسة القرآنية، همان، ص ۱۹۷؛ سنت های تاریخ در قرآن (تفسیر موضوعی)، ترجمه سیدجمال موسوی (قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم [بی تا])، ص ۲۴۴.
۸. المدرسة الاسلامية، ص ۱۲۹؛ سنت های تاریخ در قرآن (تفسیر موضوعی) ص ۱۹۶.
9. Iralienable Rights.
10. Life.
11. Liberty.
12. Privative Property.
13. Mark N.Hago Pian, Ideals and Ideologies of Modern politics, New york, longman Inc., ed. 9th, 1985, P.17.
۱۴. دولت را می توان - در این نوشتار - معادل واژه State انگلیسی و Etat فرانسوی دانست که از ارکان چهارگانه حاکمیت (Sovereignty)، حکومت (Government)، سرزمین (Country=Territory=Land) و جمعیت (Populatoin) تشکیل می یابد.
۱۵. سید محمدباقر صدر، الاسلام يقود الحياة (تهران، وزارت الارشاد الاسلامی-الجمهوریة الاسلامیة



- فی ایران، [بی تا] ص ۱۳۴؛ خلافة الانسان وشهادة الانبياء (تهران، جهاد البناء، قسم العلاقات الخارجية، ۱۳۹۹ ق.) ص ۹-۱۰.
۱۶. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن (تهران، نشر الكتاب، الطبع الثاني، ۱۴۰۶ هـ. ق.) ص ۱۵۵-۱۵۶.
۱۷. سید محمد باقر صدر، خلافة الانسان وشهادة الانبياء (تهران، جهاد البناء، ۱۳۹۹ هـ. ق.) ص ۸؛ الاسلام يقود الحياة (تهران، وزارت ارشاد اسلامی، [بی تا] ص ۱۳۲؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، ترجمه سید جمال موسوی (تهران، روزبه، ۱۳۵۹ ش.) ص ۹.
۱۸. خلافة الانسان وشهادة الانبياء، همان، ص ۸؛ الاسلام يقود الحياة، همان، ص ۱۳۲؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، همان، ص ۹.
۱۹. لويس معلوف، المنجمد فی اللغة والاعلام (بيروت، دار المشرق، الطبعة الثالثة والعشرون، [بی تا] ص ۱۹۲؛ محمد علی الشریقی، قاموس نهج البلاغه (تهران، دارالکتب الاسلامیه، الطبعة الثانية، ۱۳۶۶ ش.) ج ۱، ص ۵۴۰.
۲۰. بقره (۲) آیه ۳۰.
۲۱. سید محمد باقر صدر، المدرسة القرآنية (بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، [بی تا] ص ۱۲۶؛ ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ترجمه حسین منوچهری، تنظیم: جلال الدین علی الصغیر (تهران، مرکز نشر فرهنگي رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.) ص ۱۶۷-۱۶۸؛ انسان مسئول و تاریخ ساز، ترجمه محمد مهدی فولادوند (بنیاد قرآن، [بی تا] ص ۵۸-۵۹).
۲۲. المدرسة القرآنية، همان، ص ۱۲۹؛ تفسیر موضوعی ستهای تاریخ در مکتب قرآن، همان، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ انسان مسئول و تاریخ ساز، همان، ص ۶۰.
۲۳. المدرسة القرآنية، همان، ص ۱۳۰؛ تفسیر موضوعی ستهای تاریخ در قرآن، همان، ص ۱۸۷.
۲۴. المدرسة القرآنية، همان ص ۴-۱۳۳؛ تفسیر موضوعی ستهای تاریخ در قرآن، همان، ۱۸۹-۱۹۰.
۲۵. احزاب (۳۳) آیه ۷۲.
۲۶. المدرسة القرآنية، همان، ص ۱۳۲؛ تفسیر موضوعی ستهای تاریخ در قرآن، همان، ص ۱۸۹؛ ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، همان، ص ۱۷۳-۱۷۴.
۲۷. المدرسة القرآنية، همان، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ انسان مسئول و تاریخ ساز، همان، ص ۶۱.
۲۸. خلافة الانسان وشهادة الانبياء همان، ص ۸؛ الاسلام يقود الحياة، همان، ص ۱۳۳؛ خلافت انسان



و گواهی پیامبران، همان، ص ۹.

۲۹. نمل (۲۷) آیه ۶۲.

۳۰. اعراف (۷) آیه ۶۹.

۳۱. انعام (۶) آیه ۱۶۵.

۳۲. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، همان ص ۱۰؛ الاسلام يقود الحياة، همان، ص ۱۳۴؛ خلافت

انسان و گواهی پیامبران، همان، ص ۱۱.

۳۳. الاسس الاسلامية، الاساس، رقم ۶؛ محمد الحسيني، الامام الشهيد السيد محمد باقر صدر

(بيروت، دارالفراة، الطبعة الاولى، ۱۹۸۹م..-۱۴۱۰ق.) ص ۳۴۸ به نقل از سيد بن طاووس،

مجموعة ورام، ص ۶.

۳۴. لمحة فقهية تمهيدية، عن مشروع دستور الجمهورية الاسلامية في ايران (تهران، جهاد البناء،

۱۳۹۹هـ.) ص ۱۸؛ جمهوری اسلامی، مترجم سيد جعفر حجت (تهران، روزبه) ص ۲۳. و نیز:

Islamic politicay system, Trans. M.A.Ansari, Karachi, Islamic Seminary, 1982,

pp 83-84.

۳۵. انعام (۶) آیه ۱.

۳۶. سيد محمد باقر صدر، صورة عن اقتصاد المجتمع الاسلامي (تهران، جهاد البناء، ۱۳۹۹هـ.)

ص ۱۵؛ نهادهای اقتصادی اسلام، ترجمه غلامرضا بیات و فخرالدین شوشتری (تهران، بدر،

۱۳۵۸ش) ص ۴۰.

۳۷. حدید (۵۷) آیه ۷.

۳۸. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، همان، ص ۱۰؛ الاسلام يقود الحياة، همان، ص ۷۴؛ خلافت

انسان و گواهی پیامبران، همان، ص ۱۰.

۳۹. لمحة فقهية عن مشروع دستور الجمهورية الاسلامية في ايران، همان، ص ۲۹؛ الاسلام يقود

الحياة، همان، ص ۱۴؛ جمهوری اسلامی، همان، ص ۲۰.

۴۰. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، همان، ص ۱۰-۹؛ الاسلام يقود الحياة، همان، ص ۱۳۴.

۴۱. ارسطو، سياست، ترجمه حمید عنایت (تهران، جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.) ص ۵.

۴۲. المدرسة القرآنية، همان، ص ۱۹۷.

۴۳. عقل در این جا به مفهوم قدرت درك، توانایی استنباط، تشخیص و تمییز حق از باطل، خوبی از بدی



- است و معادل فارسی آن نیز «خرد» می باشد و به معنای Ration، عقل محاسبه گر، و ابزاری یا برخورد محاسبه گرانه که در عصر جدید در غرب متداول شده است، نیست.
۴۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی (تهران، علمیه اسلامیة) ج ۱، ص ۲۹-۳۰.
۴۵. ر. ک: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام (تهران، الزهراء، چاپ هشتم، تابستان ۱۳۶۵ ش.)، ص ۱۸.
۴۶. سید محمد باقر صدر، خلافة الانسان و شهادة الانبياء، ص ۵۴؛ الاسلام يقود الحياة، ص ۱۷۱؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، ص ۵۰.
۴۷. محمد باقر صدر، صورة عن اقتصاد المجتمع الاسلامی، ص ۹-۱۰؛ نهادهای اقتصادی اسلام، همان، ص ۲۷.
۴۸. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، همان، ص ۱۱؛ الاسلام يقود الحياة، همان، ص ۱۳۵؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، ص ۱۱.
۴۹. شوری (۴۲) آیه ۳۸.
۵۰. سید محمد باقر صدر، خلافة الانسان و شهادة الانبياء، ص ۵۴؛ الاسلام يقود الحياة، ص ۱۷۱؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، ص ۴۹-۵۰.
۵۱. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، همان، ص ۴۴؛ الاسلام يقود الحياة، همان، ص ۱۶۳.
۵۲. ص (۳۸) آیه ۲۶.
۵۳. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، همان، ص ۱۲-۱۰؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، همان، ص ۱۱-۱۲.
۵۴. انشقاق (۸۴) آیه ۶.
۵۵. المدرسة القرآنية، همان، ۱۸۰-۱۷۹؛ تفسیر موضوعی سنتهای تاریخ در قرآن، همان، ص ۲۲۹.
۵۶. منابع القدرة فی الدولة الاسلامیة (تهران، جهاد البناء، [بی تا]) ص ۳۰؛ سرچشمه های قدرت در حکومت اسلامی، ترجمه اکبر ثبوت (روزبه، [بی تا]) ص ۴۶.
۵۷. خلافة الانسان و شهادة الانبياء، ص ۱۷-۱۸؛ خلافت انسان و گواهی پیامبران، ص ۱۷.
۵۸. منابع القدرة فی الدولة الاسلامیة، ص ۱۲؛ سرچشمه های قدرت در حکومت اسلامی، ص ۱۵.